



به نام خدای مهربان

قصه گو :

یکی بود یکی نبود زیر گنبد کبود

پسری نشسته بود پسری نشسته بود

پسری زبر و زرنگ لباساش از همه رنگ

گلشاش حنایی رنگ خودش خیلی قشنگ

اسم این پسر چی بود اگه گفتین اون کی بود ؟

اسم او بود حسنگ قصه ای داشت اینک

قصه ای شنیدنی خیلی شاد و دیدنی

دوست دارید شروع بشه ؟ کوش کنید الان میشه .

سلام بچه ها قصه ما از روزی شروع میشه که آقا خروسه حیوانات مزرعه

رو از خواب بیدار نمیکنه . آواز نمیخونه و حیوانات همه خواب می موند و

سر کارشون نمیروند . حسنگ از خواب بیدار میشه و با تعجب می بیند .

در مغازه لبنیاتی آقا گاوه نیست ، در مغازه بقالی آقا گریه نیست ، در مغازه

خراطی آقا الاغه نیست ؛ آقا سگه هم سر نگهبانیش نیست . از مهم تر از

آقا خروسه هم خبری نیست ، حتی از کلاغ خوش خیر هم خبری نیست .

حسنگ فریاد میزند .

حسنگ : آهای حیوونا کجایی ؟ چرا سر کارتون نیستین ؟

حسنگ : آهای خانم قصه گو ، حیوونا کجا هستن ؟ چرا سر کاراشون

نیستین ؟

قصه گو : حسنگ ، فکر کنم حیوونا با هم دعواشون شده .

حسنگ : دعوا کردن ؟ چه کارا ، آهای حیوونا از خونه هاتون بیاید بیرون ،

مگه با شما نیستم ؟ آقا الاغه ، آقا گاوه ، آقا گریه ، سگ نگهبان ، بیاید

بیرون ، خاله مرغه ، جوجه های حنایی ، آقا خروسه ، آقا کلاغه ، بیاید بیرون

دیگه .



قصه گو : حیوانات بیرون می آیند و همه اخم کرده اند .

حسنک : چرا اخم کردین ؟ چرا با هم قهر کردین ؟

آقا گاوه : همش تقصیر آقا خروسه است .

آقا الاغه : بله مقصر اصلی آقا خروسه است .

آقا سگه : از آقا خروسه بپرس چی شده .

حسنک : آقا خروسه چی کار شده ؟ چرا دعوا کردین ؟

خروس : قوقولی - قوق - به من ربطی نداره ؛ از خودشون بپرس .

حسنک ” یکی جواب بده . آخه چکار شده ؟ خاله مرغه شما بگو .

مرغ حسنک زیر گریه می زند
گریه : آقا خروسه امروز مزرعه رو بیدار نکرده و همه ما دیر به کارمون

رسیدیم . همه هم از دست آقا خروسه شاکی ان

گاو : حسنک ، من خواب موندم ، شیرای خانم گاوه هم فاسد شد . حالا

چطوری ماست ، کره و پنیر درست کنم ؟

الاغ : امروز می خواستم گندمای مزرعه رو ببرم سیلو ، بعد آرد بیارم

نونوایی - خواب موندم .

سگ : همه مزرعه خواب موندن و به کارشون نرسیدن .

مرغ : حسنک از دست آقا خروسه چیکار کنم ؟

حسنک : آقا خروسه چرا امروز مزرعه رو بیدار نکردی ها !؟

خروس : گفتم که من باید رئیس مزرعه بشم و تا رئیس نشم هر موقع

دلم بخواد می خونم .

حسنک : اولاً چرا تو رئیس باشی ؟

همه حیوانات تأیید می کنند و می گویند : بله .

حسنک : دوماً همه با هم دوست و رفیقیم ، و سوماً اگه رئیس انتخاب

کنیم رأی گیری می کنیم .

همه حیوانات تأیید می کنند و می گویند : بله .





فہنڈاؤن وانٹشلاؤن



خروس : همین که گفتم ، یا من رئیس بشم یا هر کار دلم بخواد می کنم
 . من با این خوشگلی و صدای قشنگ .

حسنک : حرف آخرت همینه ؟ آهای حیوونا از فردا صبح به جای آقا خروسه
 ، آقا کلاغه همه رو از خواب بیدار می کنه .

همه حیوانات : بله

حسنک : کسی هم تا آقا خروسه از همه مان معذرت نخواد با آقا خروسه
 صحبت نمی کنه .

همه حیوانات : بله .

حسنک : حالا همه بروید سر کارتان . من هم باید درس بخوانم که فردا
 امتحان دارم .

قصه گو : دیدین بچه ها آقا خروسه پر طلایی چقدر مغرور شده . برای
 همین حسنک گفت به جای آقا خروسه ، آقا کلاغه حیوونای مزرعه رو بیدار
 کنه تا خروسه پرطلایی به اشتباهاتش پی ببره و دوباره با حیوونای مزرعه
 دوست بشه . حالا ادامه ی قصه رو گوش بدید .

قصه گو : فردا صبح خروس تلاش می کند تا مزرعه رو بیدار کنه . پس
 بالای خونه اش می رود ، صدایش را صاف می کند و با آواز خودش مزرعه
 رو بیدار می کنه .

خروس :

قوقولی قوقو قوقولی قوقو

صدام خوب و جوونه قبول کنید بی چونه

بیاین بیرون از خونه به من میگن دزدونه

قوقولی قوقو قوقولی قوقو

صبحه پاشید تنبلا جونم باشه بی بلا

بیدار بشید دیالا نگاه کنین به بالا

یه تاج دارم روی سرم اینجا رئیس و سرورم

